



• درآمد

فعالیت جریانان فکری انحرافی پس از انقلاب و عملکرد تشکیلاتی آنها وضعیت دشواری را پدید آورده و عملاً مقابله چند جانبه با آنها را بسیار دشوار ساخته بود. در چنین کارزار خطیری، دانش و آگاهی دینی در کنار سابقه مبارزاتی، از شهید هاشمی نژاد چهره شاخصی ساخته بود که با تمام قوا در برابر انحرافات ایستادگی می کرد. این گفتگو شرحی مبسوطی از این تلاش‌های دردمندانه است.

■ «شهید هاشمی نژاد، منافقین و انجمن حجتیه» در گفت و شنود شاهد یاران با محمدرضا ترقی

در برابر جریانان انحرافی چون کوه می ایستاد...

میان شهید هاشمی نژاد با فعالیت‌های مسلحانه در آن دوران چگونه بود؟ آیا در جلسات کانون آثاری از حمایت ایشان از فعالیت‌های مسلحانه و این قبیل تفکرات مشاهده می کردید؟ در واقع همان طور که می دانید چند تن از چهره‌های سرشناس سازمان مجاهدین خلق حضور ثابتی در مبرهای شهید هاشمی نژاد داشتند. آیا علت این امر این بوده است که شهید هاشمی نژاد نگاه و تفکر آنها را تأیید می کرد یا اینکه علت دیگری داشته است؟

در آن دوران شهید هاشمی نژاد جلسات مخفیانه‌ای در منزلشان برگزار می کردند و افراد خاصی هم در این جلسات شرکت می کردند. البته برخی از آنها از اعضای مجاهدین خلق بودند که من تعدادی از آنها را می شناختم. آنها با شهید هاشمی نژاد در ارتباط بودند و بعضاً با ایشان به بحث و مذاکره می پرداختند. این قبیل جلسات محرمانه‌تر از سایر فعالیت‌های ایشان (از قبیل برگزاری مجلس روضه در منزلشان) بود. البته در مجالس روضه‌ای که در منزل شهید هاشمی نژاد برگزار می شد، افراد از فرصت استفاده می کردند و با حضور در کنار ایشان درباره مسائل سیاسی و موضوعات مورد نظرشان با آقای هاشمی نژاد صحبت می کردند که من شدت این روابط را در دوران زندان متوجه شدم، چون در آن مقطع زمانی در دوران قبل از زندان از شهید هاشمی نژاد حمایت صریحی از مجاهدین خلق نداشتیم. در خرداد سال ۱۳۵۴ زمانی که زندانی شدم، در زندان متوجه شدم که ایشان دیگران را به پیوستن به گروه مجاهدین خلق دعوت می کنند. ارتباط شهید هاشمی نژاد با اعضای مجاهدین خلق در زندان تنگاتنگ بود تا حدی که گاهی اوقات با بچه‌های مجاهدین فوتبال بازی می کردند و شهید هاشمی نژاد گاهی اوقات در بازی‌ها دروازه‌بان می شدند. علت هم این بود که در زندان فقط دو نفر از اعضای مجاهدین خلق مجاز بودند تا با آقای هاشمی نژاد در ارتباط باشند و مسائل را به ایشان منتقل کنند و به سئوالات پاسخ دهند: یکی آقای سید کاشانی و دیگری احمد حنیف‌نژاد. بقیه مجاز به ارتباط مستقیم با ایشان نبودند، به این دلیل که ایشان متوجه ماهیت و هویت فکری مجاهدین خلق نشود.

در زندان سیستم بست‌های وجود داشت. تا اینکه مادر یکی دو جلسه پیرو مذاکراتی که با افرادی که توسط ایشان به گروه مجاهدین خلق هدایت می شدند داشتیم متوجه شدیم که مجاهدین خلق بحث‌های اقتصاد مارکس، فرضیه داروین و مسائل مختلفی را برای این افراد مطرح می کنند که کاملاً با مبانی اسلامی متفاوت است. در نتیجه در زندان چندین بار خدمت شهید هاشمی نژاد رسیدیم. شهید لاجوردی با ایشان در این زمینه صحبت و تأکید کردند که این گروه منحرف هستند و تفکراتشان درست نیست. یک بار به همراه آقای عسگر اولادی خدمتشان رفتم. بار دیگر هم در گروهی سه نفره همراه با آقای حیدری پیش شهید هاشمی نژاد رفتم، اما شهید هاشمی نژاد این حرف‌ها را باور نمی کردند حتی در این مورد از سید کاشانی و احمد حنیف‌نژاد سئوالاتی پرسیدند و آن دو نفر هم این مسائل را تکذیب می کردند تا اینکه در سال ۱۳۵۴ درون سازمان مجاهدین خلق کودتا شد و اعلام شد که

اولاً شهید هاشمی نژاد مباحث نو و تازه‌ای را درباره مسائل دینی و اسلامی مطرح می کردند که گوشه‌ای از آنها به مسائل اجتماعی و سیاسی مربوط می شد. بخش‌هایی از بحث‌های ایشان پاسخ به سئوالاتی بود که عمدتاً برای نسل جوان آن زمان مطرح بود، چون آقای هاشمی نژاد در ادامه راه استاد شهید مطهری معتقد بودند که باید به سئوالات جوانان راجع به مسائل دینی و اعتقادی پاسخ شفاف و روشنی داده شود. کتاب «مناظره دکتر و پیر»، که از تألیفات ایشان بود، آن زمان خیلی طرفدار داشت، زیرا در این کتاب دو نفر با هم پیرامون موضوعات مختلف مناظره و بحث می کردند. تألیف این کتاب یکی از موفقیت‌های ایشان در بحث‌های مناظره‌ای بود. شهید هاشمی نژاد ید طولانی در بحث، مناظره و پاسخگویی به سئوالات و رفع شبهات در نسل جوان داشت. صحبت‌های ایشان مطابق با نیاز زمان بود. همه این موارد از ویژگی‌هایی بود که مردم را به سخنرانی‌شان جذب می کرد و صحبت‌های ایشان باعث می شد تا به بخش قابل توجهی از ابهامات، سئوالات و تردیدهای آنان پاسخ داده شود. ولی عمدتاً بحث‌ها و سخنرانی‌های ایشان حول و حوش مباحث اعتقادی، توحیدی، مسائل اجتماعی، اخلاقی و محورهایی که به مسائل اجتماعی و سیاسی مربوط می شد بود. در آن زمان ایشان نسبت به اسرائیل و صهیونیست‌ها و انحرافات در

■ ■ ■
شهید هاشمی نژاد ید طولانی در بحث، مناظره و پاسخگویی به سئوالات و رفع شبهات در نسل جوان داشت. صحبت‌های ایشان مطابق با نیاز زمان بود. همه این موارد از ویژگی‌هایی بود که مردم را به سخنرانی‌شان جذب می کرد و صحبت‌های ایشان باعث می شد تا به بخش قابل توجهی از ابهامات، سئوالات و تردیدهای آنان پاسخ داده شود.

حوزه اسلام و دین موضع گیری شفاف و روشنی داشتند. آیا در کانون بحث انتقاد دینی هم محوریت بحث‌ها همین مسائل بود؟

در کانون بحث انتقاد دینی محور بحث‌ها خیلی متنوع بود. آن زمان مسئله تثلیث، مسیحیت، مهدویت و امام زمان (عج)، خداشناسی و موضوعات توحیدی در بین جوانان بسیار مطرح بود و سئوالات مهمی در این زمینه‌ها از سوی جوانان در جلسات طرح می شد. علاوه بر اینها درباره شیوه تکالیف دینی و ضرورت و فایده وجود دین هم در جلسات صحبت می شد و همه احساس می کردند که باید به سئوالات جوانان در این زمینه‌ها پاسخ داده شود. به‌طور کلی باید بگویم که در جلسات کانون بحث انتقاد دینی درباره مسائل عقیدتی و اعتقادی بحث می شد.

اولین آشنائی شما با شهید هاشمی نژاد کی و کجا شکل گرفت؟

آشنائی من با ایشان به سال‌های قبل از ۱۳۵۰ (حدود سال‌های ۴۸-۴۹) برمی گردد. در مشهد به علت علاقمندی که به مجالس سیاسی - مذهبی داشتم و صحبت‌های شهید هاشمی نژاد از نظر انقلابی صحبت‌های قابل استفاده‌ای برای جوانان بود، به مسجد فیصل می رفتم و یادم هست که روی نیم‌دیوارهایی که اطراف مسجد بود می نشستیم و سخنرانی‌های داغ ایشان را گوش می دادیم. جلسات و سخنرانی‌های آقای هاشمی نژاد پرشور، بانشاط و حماسی بود و ایشان از توانمندی‌های بالائی در تبلیغ و پرورش مطالب برخوردار بودند. بعد در یک مقطع زمانی ایشان با آقای ابطحی - که بعداً پینشان فاصله افتاد - در کانون بحث انتقاد دینی مشهد فعالیت می کردند. در آن موقع که آقای هاشمی نژاد در کانون بحث انتقاد دینی برنامه داشتند، بعضاً در جلسات پرسش و پاسخ ایشان شرکت می کردم.

آیا حضور شما در مسجد فیصل مربوط به دوران بعد از ماجرای معروف مسجد فیصل است؟

بله. در مورد مسجد فیصل باید بگویم که در آن زمان به دلیل اینکه این مسجد نزدیک به حرم بود، موقعیت حساسی داشت و در آن موقع پایگاه اصلی شهید هاشمی نژاد به حساب می آمد و جزو مساجد فعال انقلابی در دوران قبل از انقلاب (دهه ۵۰) بود. مثل مسجد کرامت یا امام حسن مجتبی که مقام معظم رهبری در آن فعال بودند. البته مسجد واقع در خیابان طالقانی که در نزدیک منزل شهید هاشمی نژاد بود، از مساجد بود که آقای هاشمی نژاد در آن رفت و آمد می کردند.

آیا سخنرانی‌های شهید هاشمی نژاد در مسجد به طور منظم برگزار می شد یا گهگاهی به مناسبت‌های مختلف برگزار می شد؟

ایشان معمولاً در مناسبت‌ها سخنرانی می کردند. از حضور مردم در مجالس سخنرانی ایشان در مسجد بر ایمان بگویند.

تا آنجا که من به خاطر دارم جلسات تقریباً طوری بود که چون جان نبود، بسیاری از جمعیت می ایستادند و ایستاده گوش می دادند و عده‌ای هم در اطراف مسجد بالای دیوارها و پشت بام‌ها می نشستند و فضای آن مسجد هیچ وقت کفاف جمعیتی را که پای صحبت ایشان می نشستند، نمی داد و جلسات اکثر جلسات پرجمعیتی بود.

آیا تعداد افراد حاضر در مجالس سخنرانی ایشان در مسجد را می توان تخمین بزنید؟

تا جایی که به خاطر دارم بیشتر از ۵۰۰-۱۰۰۰ نفر در مجالس سخنرانی ایشان در مسجد حضور داشتند. بعضی اوقات جلسات خیلی پرجمعیت می شد و بعضی مواقع هم که شرایط حادثر و کنترل‌ها بیشتر می شد، حداکثر ۵۰۰ نفر در جلسات شرکت می کردند. در آن دوران تشکیل این نوع جلسات خیلی کم نظیر بود.

محتوای جلسات چه بود که مردم این گونه از آن استقبال



مبارزه باید مبارزهای سیاسی باشد و فقط در مواقع اضطراری و خاص از حرکت‌های مسلحانه استفاده شود تا اثرگذار شود. آن زمان در مشهد شخصی به نام تیمسار یا سروان ناهیدی بود که از ساواکی‌ها بود و قد بلندی داشت و از بازجوهای بدهن ساواک بود و بسیاری از اعضای مجاهدین و نیروهای انقلابی را در زندان آزار داده بود. طرح ترور تیمسار ناهیدی در زندان ریخته و برنامه‌ریزی‌ها انجام شد و سرانجام مطابق برنامه در بیرون از زندان او را در مقابل منزلش ترور کردند. از اینکه چنین شخصی توسط نیروهای انقلابی ترور شده است، اشخاص زیادی از جمله شهید هاشمی نژاد خوشحال شدند و این اتفاق را ضربه سنگینی به رژیم تلقی می‌کردند. به‌طور کلی باید بگوییم که ایشان این حرکت‌ها و ضربه‌های موفق علیه رژیم را در زندان می‌کردند، اما اینکه اصل مبارزه با رژیم را منحصر در مبارزه مسلحانه بدانند و یا مبارزه مسلحانه را موفق بدانند، چنین چیزی را از صحبت‌های ایشان نشنیدیم. بلکه عمدتاً روی مبارزه سیاسی تکیه می‌کردند.

آیا ارتباط شما با شهید هاشمی نژاد بعد از زندان هم ادامه پیدا کرد؟

در دوران زندان ما خیلی در این زمینه با هم آشنا شدیم و مقاومت ما در برابر منافقین و برخوردی که با منافقین در زندان می‌کردیم طوری شده بود که منافقین هم ما را تحریم کردند و اجازه نمی‌دادند کسی با ما حرف بزند. البته این برخورد را بیشتر با من کردند. دیگر دوستانی که در گروه ما بودند وضعی مثل من نداشتند، چون اعضای مجاهدین چند ماه روی چند طبله کار کرده بودند و من طرف یک ربع بیست دقیقه‌ای که با آنها صحبت کردم، تمام بافته‌های آنها را پنبه کردم و آنها خیلی عصبانی شده بودند.

به خاطر دارم یک روز مهدی ابریشم‌چی - که نور فدم سازمان مجاهدین خلق بود - با احمد خیف‌نژاد و علی پیشسوانی (؟) که فرمانده میابیشیای منافقین بود بسیار عصبانی پیش آقای عسگراولادی آمدند و گفتند، «ما دو سه ماه روی طبله خرسندی کار کردیم و او را درست کردیم و همفکر با خودمان کردیم ولی ترفی آمد و همه رشته‌های ما را از طرف مدت یک ربع پنبه کرد.» آقای عسگراولادی هم به آنها جواب داد: «پس بروید فکری به حال رشته‌هایتان بکنید که پس از سه ماه با یک ربع صحبت پنبه می‌شود. آنها مبنائی ندارند که پنبه می‌شوند.» به همین خاطر منافقین مرا تحریم کرده بودند و کسی از بچه‌های گروه مجاهدین حق ارتباط با ما را نداشتند. در زندان یک نفر به عنوان نگهبان برای من گذاشته بودند که مراقب باشد تا من با کسی از اعضای مجاهدین صحبت نکنم تا تحت تأثیر قرار نگیرم. این شرایط در زندان کاملاً برای شهید هاشمی نژاد روشن بود که مقاومت و ایستادگی من در برابر منافقین در زندان مبتنی بر اعتقادات و باورهای من است. به خاطر همین اعتقادات بعد از پیروزی انقلاب اسلامی زمانی که قرار بود حزب جمهوری اسلامی در نیشابور تشکیل شود، شهید هاشمی نژاد اولین پیشنهاد ایشان برای گرفتن مسئولیت در حزب من بود. بعد از اینکه منافقین در سال ۱۳۶۰ اعلام جنگ مسلحانه علیه نظام کردند، آقای هاشمی نژاد مرا به مشهد دعوت کردند و گفتند: «می‌دانم که در زندان منافقین را به خوبی می‌شناختی و در مقابل آنها به خوبی ایستادگی و مقاومت کردی، به همین خاطر از شما خواهش می‌کنم که مسئولیت

آقای هاشمی نژاد تبدیل شدند، چون در زندان شهید هاشمی نژاد به ماهیت واقعی آنها پی برده بود و از آن مقطع به یک مبارز علیه آنها تبدیل شد.

آیا شهید هاشمی نژاد این تر را قبول نداشتند که چون ما با منافقین دشمن مشترکی به نام شاه داریم باید از آنها حمایت کنیم؟

قبل از تغییر موضع منافقین و قبل از اینکه در زندان درون سازمان مجاهدین خلق کودتا شود، چنین تری بود که اینها ولو اینکه اشکال فکری و سیاسی دارند، اما چون با رژیم شاه مبارزه می‌کنند و ما هم دشمن شاه هستیم، دلیلی ندارد که در مبارزه با مجاهدین خلق همکاری نکنیم و با آنها منسجم نباشیم، ولی در دل منافقین چیز دیگری بود که علناً بیان نمی‌کردند و وقتی که در متنشان می‌رفتیم و با آنها مذاکره و بحث می‌کردیم تفکراتشان را از ما پنهان نمی‌کردند، ولی افکار و عقایدشان را از شهید هاشمی نژاد و شخصیت‌های روحانی کاملاً محرمانه نگاه می‌داشتند تا با آنها دچار تعارض نشوند.

شما در خلال صحبت‌هایتان اشاره کردید که در مقطعی از زمان با شهید هاشمی نژاد در یک زندان بودید. افرادی که تا به حال در زندان نبوده‌اند، معمولاً تصویر میهمی از زندان دارند. برایمان بگوئید که شهید هاشمی نژاد روزانه چه برنامه‌هایی در زندان داشتند و معمولاً به چه کارهایی مشغول می‌شدند. آیا ایشان در بند عمومی بودند؟

شهید هاشمی نژاد در بند سیاسی بودند. آن زمان سلول‌ها کنار هم بودند، ولی همه سلول‌های سیاسی در بند سیاسی بود. ایشان بسیاری به مسئله تهجد مقید بودند و بخشی از وقت خود را در زندان به خواندن نماز، نماز، عبادت و تهجد می‌گذراندند. ایشان بخشی از وقتشان را هم صرف نشست‌های فکری، سیاسی با زندانیان می‌کردند. ساعتی از روز را به بحث و تبادل نظر و همفکری با دیگران می‌گذراندند. مقداری از وقتشان را صرف ورزش می‌کردند. ورزش‌هایی مثل دو و فوتبال. ایشان با وجود آنکه اندکی اضافه وزن داشتند، به ورزش فوتبال بیشتر علاقه داشتند. مقداری از وقتشان را هم با آقای طوسی به مباحثات طلبگی و دروس فقهی می‌گذراندند. البته ما چند بار درخواست کردیم که برای طلبه‌های تازه واردی که به دلیل دستگیری و چند ماهی در زندان بودن از درس دور می‌افتادند، کلاس‌های دروس طلبگی مثل مکاسب تشکیل شود، ولی شرایط برای این کار مناسب نبود. البته بعضی از ماورین از تشکیل چنین جلساتی مناعت می‌کردند و کنترل نسبت به شهید هاشمی نژاد بیشتر بود. برای زندانیان حبس ابد چنین تسهیلاتی وجود داشت، ولی برای زندانیانی که مدت حبسشان کوتاه بود، چنین امکاناتی وجود نداشت.

شما به مذاکرات آقایان عسگراولادی، شهید لاجوردی و جناب‌عالی با شهید هاشمی نژاد در زندان اشاره کردید. برخی از افراد سابقه فعالیت‌های مسلحانه داشتند، اما خط سیاسی شان در خط امام بوده است. این افراد هم با شهید هاشمی نژاد در زندان ارتباط داشتند. این ارتباطات در چه حدی بود و ایشان به این نوع فعالیت‌ها چه نگاهی داشتند؟

البته من به‌طور دقیق مطلب خاصی از ایشان در مورد این نوع فعالیت و مبارزه به خاطر ندارم که موضع مشخصی در این زمینه گرفته باشند، اما به‌طور کلی باید بگوییم که ایشان معتقد بودند که

شهید هاشمی نژاد احساس می‌کردند که اگر با انجمن حجتیه برخورد نکنند، این انجمن هم می‌تواند مانند منافقین عده زیادی از جوانان را به سمت خود جذب کند و آنها را از مبارزات انقلابی باز دارد. ایشان از نزدیک با عوامل این انجمن آشنا بودند و در مقابل آنها موضع گرفتند و با جریان‌های روشنفکر غرب و شرق و با جریان‌های اندیشه‌های متحجرانه انجمن حجتیه درگیر شدند.

ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق مارکسیستی است. از آن زمان بچه‌های مجاهدین خلق کاملاً تغییر کردند و حتی دیگر نماز هم نمی‌خواندند. تا این تغییر پیش آمد، شهید هاشمی نژاد در زندان متوجه حقیقت قضیه شدند و بسیار ناراحت شدند. به خاطر دارم ایشان در زندان جلسه مفصلی با کاظم شفیعی‌ها - که از سران مجاهدین خلق بود - داشتند. در این جلسه آن دو نفر چند ساعت در سلول با هم بحث کردند. کاظم شفیعی‌ها مصر بود و می‌گفت که: ما از ایدئولوژی اسلام فقط به خاطر ضرورت و پوشش استفاده می‌کردیم و اصلاً اعتقاد نداریم که از این مبانی برای مبارزه استفاده کنیم. و هر چه آقای هاشمی نژاد تلاش کردند آنها قانع نشدند. البته بعدها طیفی از اعضای مجاهدین خلق جدا شدند و گرایششان را به اسلام حفظ کردند و به مارکسیست اسلامی معروف شدند. بقیه هم ایدئولوژی خودشان را مارکسیسم معرفی می‌کردند. خلاصه از آن مقطع زمانی شهید هاشمی نژاد از مجاهدین خلق بریند و اعتماد خود را نسبت به اعضای مجاهدین از دست دادند و آن همکاری‌هایی که قبل از زندان برای مبارزه و تقویت مبارزه با آنها می‌کردند، از بین رفت.

شهید هاشمی نژاد در آن مقطع نسبت به بعضی بحث‌ها و صحبت‌های آنها در زندان منتقد بودند. مجاهدین خلق در زندان بحث‌هایی مبتنی بر کتاب «راه حسین» - که آن زمان نوشته شده بود - می‌کردند. تعبیر اعضای مجاهدین از قیام عاشورا این بود که امام حسین (ع) بی‌برنامه وارد مبارزه شدند و دل به دریا زدند. در واقع مجاهدین تعبیرات مادیگرانه‌ای نسبت به قیام عاشورا داشتند. زمانی که این مباحث در زندان توسط سران مجاهدین مطرح می‌شد شهید هاشمی نژاد واکنش نشان می‌دادند که این برداشت‌ها مطابق با اصول اسلامی نیست، لذا منافقین سعی می‌کردند که به هیچ وجه با آقای هاشمی نژاد وارد بحث‌های مبنائی و اعتقادی نشوند، چون در مقابل ایشان کم می‌آوردند. آنها همیشه خود را معتقد به اسلام، قرآن و روحانیت نشان می‌دادند و نظاً هر سه خواندن نماز می‌کردند. حتی گاهی اوقات به نماز جماعت می‌آمدند و کاملاً سعی می‌کردند ظاهرشان را حفظ کنند. بنابراین آنچه که قبل از زندان در روابط سیاسی مخفیانه بین شهید هاشمی نژاد و بعضی از اعضای مجاهدین خلق دیدم، در زندان تبلور پیدا کرد، ولی از آن به بعد منافقین به دشمن درجه یک





ایشان دانش بر خورود با مسائل، علم فقه و اجتهاد در مسائل را دارا بودند. سخنرانی هایشان کاملا پر محتوا و غنی بودند، به این دلیل که هیچ وقت بدون مطالعه صحبت نمی کردند و همیشه سعی داشتند متناسب با مستمعین و مخاطبان، برنامه ها و متون صحبت هایشان را تنظیم کنند. نقش ایشان در حفظ وحدت و انسجام بین نیروها و ضمنا انعطاف ایشان در ایجاد انیجرام و یکپارچگی بین همه نیروها، خصوصا روحانیت و نیروهای سیاسی بسیار قابل توجه بود.

اولاً شهید هاشمی نژاد علاوه بر حزب جمهوری اسلامی، مسئولیت روحانیت مبارز مشهد را هم برعهده داشتند. آن زمان همان طور که در تهران روحانیت مبارز نقش اصلی در فرماندهی کل انقلاب را برعهده داشت، در مشهد هم فرماندهی حرکت انقلاب، راه پیمائی ها، تظاهرات و برنامه ها همه در دست روحانیت مبارزی بود که عمدتاً با شاگردان مقام معظم رهبری یا همزمان ایشان بودند.

آیا اسامی آنها را به خاطر دارید؟

بله. شهید هاشمی نژاد، آقای طیبی، آیت الله شیرازی (که امام جمعه شدند)، شهید کامیاب، آقای فرزانه، آقای مصباح عاملی و آقای واعظ طیبی که آقای واعظ طیبی بعد از انقلاب اداره حوزه را بر عهده گرفتند. در ادامه صحبت هایم درباره روحانیت مبارز باید بگویم که مسئولیت اصلی روحانیت مبارز در مشهد در دست شهید هاشمی نژاد بود و حتی زیر اطلاعات و بیانیه های مربوط به جامعه روحانیت مبارز در مشهد از جمله بیانیه مربوط به تحصن در بیمارستان امام رضا (ع)، امضای آقای هاشمی نژاد بود. در واقع این قبیل کارها و فعالیت ها نقش اصلی را در هدایت و برنامه ریزی انقلاب ایفا می کرد. به عبارتی اتاق فرمان انقلاب در خراسان بود. حزب در مشهد نقش بسیار مؤثری در چیدمان نیروهای اجرایی در ادارات داشت.

جامعه روحانیت چه زمانی تأسیس شد و فعالیت آن تا چه زمانی ادامه داشت؟

تا جایی که به خاطر دارم جامعه روحانیت قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۵ تشکیل شد. در ابتدا بیانیه ها و اطلاعیه های روحانیت مبارز به صورت فردی یا جمعی داده می شد. بعدها این شکل با عنوان روحانیت مبارز کار خود را ادامه داد و اعلامیه ها هم با عنوان روحانیت مبارز بخش می شد.

آیا بعد از به شهادت رسیدن شهید هاشمی نژاد با توجه به اینکه ایشان انسجام دهنده جامعه روحانیت مبارز بودند، فعالیت آن ادامه داشت؟

پس از به شهادت رسیدن ایشان حرکت منسجمی تحت عنوان روحانیت مبارز صورت نگرفت. در واقع شهید هاشمی نژاد انسجام بخش آن جمع بود.

با وجود اینکه جامعه روحانیت مبارز و حزب هر دو حرکت های تشکیلاتی بودند و از طرفی هر دو در دستان شهید هاشمی نژاد بودند، پس به چه دلیل این دو شکل با هم یکپارچه نمی شدند و چه فرقی بین آن دو وجود داشت؟

حوزه در خراسان حوزه قوی و ریشه داری بود و امکان پذیر نبود که فعالیت حوزه و حرکت های روحانیت را در قالب تبعیت از حزب سامان داد. محوریت روحانیت مبارز وابستگی به مقام معظم رهبری داشت و همه به محوریت مقام معظم رهبری، آقای هاشمی نژاد و آقای طیبی اعتماد داشتند. در واقع این شخصیت ها پایه گذار روحانیت مبارز بودند. اینها می توانستند به عنوان مرکز ثقل مبارزه، همه را به سمت انقلاب و اهداف انقلاب هدایت کنند؛ اما حزب به منسجم کردن، سازماندهی و هدایت بقیه اقصا جامعه می پرداخت. آن زمان حزب جمهوری اسلامی به بخش های مختلف کارگری، دانشجویی، فرهنگی، مهندسی، زنان و جوانان تقسیم می شد و به هدایت و سازماندهی این اقصا می پرداخت، اما حرکت روحانیت و حرکت اصلی انقلاب متأثر از هدایت های جامعه روحانیت مبارز بود.

محافظی فرستاده بودند که کلاشینکفی به دست می گرفت، ولی به حدی چاق بود که خودش را هم نمی توانست بکشد. این محافظ اصلاً قدرت مانور نداشت و خیلی ضعیف بود، لذا ما مجبور می شدیم خودمان به این مسائل بیشتر توجه کنیم. آن زمان در مشهد شرایطی بحرانی داشتیم و اکثر روحانیت مبارز مشهد از جمله آقای طیبی در مکه بودند. هیچ کس جز شهید هاشمی نژاد در مشهد نبود. شهید هاشمی نژاد هم که به شهادت رسیدند تقریباً دیگر هیچ کس در مشهد نبود.

من تلفنی حادثه را به مقام معظم رهبری - که آن وقت دبیر کل حزب بود - اطلاع دادم. ایشان هم تلفنی دستوراتی صادر کردند. ایشان بیانیه ای در باب به شهادت رسیدن آقای هاشمی نژاد صادر کنید و این حادثه را محکوم کنید و با قاطعیت بگویید که این پرچم هیچ گاه نمی افتد و شخص دیگری جانشین آقای هاشمی نژاد خواهد شد. بعد هم فرمودند: «آقای فرزانه را به عنوان جانشین ایشان انتخاب کنید». خلاصه در پی فرمایش مقام معظم رهبری بیانیه ای نوشته شد و من به عنوان مسئول تشکیلات حزب، بیانیه را در صحن حرم امام رضا (ع) مقابل دارالضیافه (جایی که مردم برای شرکت در مراسم تشییع جنازه شهید هاشمی نژاد جمع شده بودند) خواندم و همان جا اعلام کردم که آقای فرزانه به عنوان جانشین شهید هاشمی نژاد انتخاب شده اند.

خلاصه با هدایت ها و راهنمایی های مقام معظم رهبری اوضاع را در مشهد مهار کردیم و بعد هم به ریشه یابی این حادثه پرداختیم. بررسی های بسیاری در این زمینه انجام شد. حتی با عواملی که در هنگام ورود آن جوان کوچانی به محوطه حزب جمهوری اسلامی سهل انگاری کرده و به آسانی او راه داده بودند، برخورد شد. اما به طور کلی باید بگویم که شهادت ایشان ضربه سنگینی به همه وارد کرد. حتی به خاطر دارم یکی دو روز قبل از حادثه به شهادت رسیدن آقای هاشمی نژاد با ایشان درباره شهادت رسیدن و ترور آیت الله ملنی در تبریز صحبت می کردم. ایشان گفتند: «باید شیوه هایی را که منافقین در ترور شخصیت ها استفاده می کنند، بشناسیم و مراقب آنها باشیم تا از این سوراخ ها دوباره گزیده نشویم». اما متأسفانه آن جوان کوچانی از روش جدیدی برای ترور شهید هاشمی نژاد استفاده کرده و از این طریق توانسته بود نارنجک را وارد محدوده امن حزب جمهوری اسلامی نماید. البته همان طور که گفته ام این عملیات انتحاری بود و آن جوان خودش هم کشته شد و حتی دستش در آن حادثه قطع شده بود.

در هر حال شهید هاشمی نژاد خیلی نسبت به این مسائل دقت داشت که راه های موفقیت تروریست ها را شناسایی و از آنها جلوگیری کند. مشهد هم در آن روزها دوران خطرناکی را پشت سر می گذاشت. طی چند ماه قبل از این حادثه در واقع از اول سال ۶۰ تا مهر ماه با همکاری قضات و دادستانی مشهد که آن زمان آقای فلاحیان بود، موفق شدیم صدها نفر از منافقین را دستگیر و همه تیم های آنها را شناسایی کنیم که ضربه سنگینی به منافقین وارد شد. ضمن اینکه افراد زیادی از حزب الله در مشهد از جمله شهید هاشمی نژاد توسط منافقین ترور شدند.

بعد از انقلاب اغلب وزنه ها و چهره های مبارزاتی کارهای اجرایی را دست گرفتند. مثلاً شهید بهشتی در قوه قضائیه مشغول به کار شدند. مقام معظم رهبری هم مسئولیت اجرایی شان را برعهده داشتند، اما شهید هاشمی نژاد اجرائی ترین مسئولیتی که پذیرفتند مسئولیت حزب جمهوری اسلامی بود. ایشان چه دیدگاهی داشتند که مسئولیتی را نمی پذیرفتند و چه تفاوتی در حزب جمهوری اسلامی و سایر مسئولیت ها بود که مسئولیت حزب جمهوری اسلامی را پذیرفتند؟



تشکیلات حزب را در خراسان پذیرای و نسبت به پاکسازی حزب از عواملی که ممکن است در حزب نفوذ کرده باشند اقدام کنی. من در مرداد ماه سال ۱۳۵۹ مسئولیت تشکیلات را برعهده گرفتم و فعالیت را در حزب خراسان آغاز کردم. اولین کاری که در حزب جمهوری انجام دادم این بود که همه کسانی را که به نظر من مشکوک در حوزه های مختلف بودند و از شهرهای آمده و به حزب پیوسته بودند که احتمال عضویت در نفاق و نفوذی بودنشان زیاد بود، اخراج کردم. از جمله کسانی که اخراج کردم همان فردی بود که شهید هاشمی نژاد را ترور کرد. این شخص جوانی بود که از قوچان آمده بود و در روزنامه عروالونقی کار می کرد و مسئول فروش مجله عروالونقی دانش آموزی بود. من احساس کردم که او باید از نفوذی های منافقین باشد. او را اخراج کردم و اجازه ورود به حزب را به او ندادم و به نگرانی دم در و همه جا سپرده بودم که این شخص حق ندارد وارد حزب شود. متأسفانه روز شهادت شهید هاشمی نژاد من در مشهد نبودم و برای تدریس تحلیل سیاسی به دانشجویان تربیت معلم تربیت جدید به آنجا رفته بودم. آن روز داخل حزب کلاسی تشکیل شده بود. شهید هاشمی نژاد به کارکنان حزب درس اخلاق می داد. من هم گفتم: «تعداد کسانی که برای کلاس می آیند مقرون به صرفه نیست که شما چنین ریسکی کنید». و از طرفی چون من نیستم خاطر جمع نیستم که اوضاع چگونه است و به هر حال شرایط درگیری و ترور است. شما ریسک نکنید و نیابید. مسئول آموزش هم اصرار کرده بود که بچه ها می خواهند بیایند شما هم بیایید. شهید هاشمی نژاد هم پذیرفتند و آمدند و کلاس تشکیل شده بود. آن جوان کوچانی هم آمده بود تحت این عنوان که من شکایت دارم و می خواهم نزد حاج آقا بیایم و شکایت ما مطرح کنم. بچه ها هم دیده بودند جزو اخراجی ها است و می خواهد شکایتش را مطرح کند بازرسی خیلی سطحی از او کرده بودند و او هم نارنجک را داخل فتن بندش جاسازی کرده بود که ما تا آن روز در ترورها این نوع جاسازی را ندیده بودیم و این اولین باری بود که از این روش برای بردن ابزار ترور استفاده می شد. در نهایت نارنجک را به این ترتیب با خود به حزب آورده بود. آن جوان هم روی پله ها نشست و بعد از اینکه شهید هاشمی نژاد از کلاس بیرون آمد به کمر شهید هاشمی نژاد چسبیده و نارنجک را همان جا منفجر کرده بود.

من مسئولیت محافظت از شهید هاشمی نژاد را به عهده گرفته بودم. اکثر روزها خودم رانندگی می کردم و ایشان را به منزل می رساندم. سعی می کردم سریع برانم و شیوه تعقیب مراقبت را رعایت کنم. همیشه هنگام رانندگی مواظب بودم کسی ما را تعقیب نکند. همواره از مسیرهای متنوع و مختلف می رفتم و همه اصولی را که مربوط به تعقیب مراقبت بود، رعایت می کردم تا ایشان زنده بماند. بارها به سیاه اصرار کرده بودیم که برای محافظت از شهید هاشمی نژاد محافظ به درد بخوری بفرستند، منتهی چون آن زمان علیه حزب و شهید بهشتی از طرف جریان بنی صدر و لیبرال تبلیغات وسیعی شده بود، بچه های سپاه در این قضیه کوتاهی می کردند و می گفتند: چون شما حزبی هستید، ما مسئولیتی در قبال حفاظت از اینها نداریم. ما این حال

۱۳۶۰ شهید. گزارش حمیدرضا ترقی به آیت الله خامنه ای در باره حزب جمهوری اسلامی مشهد پس از شهادت شهید هاشمی نژاد.



سئوال من به خاطر وجود شخصیت هائی بود که بین این دو تشکیلات به طور مشترک همکاری می کردند.

شهید هاشمی نژاد اعتقاد راسخی به نقش تشکیلات و تحزب داشتند و معتقد بودند که تشکیلات و تحزب ضامن بقای انقلاب هستند و با همین دیدگاه وقت زیادی را در حزب جمهوری اسلامی می گذرانند و سرمایه گذاری سنگینی در حزب انجام دادند. ایشان معتقد بودند که برای اداره انقلاب کادر سازی بسیار حائز اهمیت است و از این جهت وقت و سرمایه زیادی را صرف آموزش مدیران اجرایی از اساتدار تا مدیران کل صرف می کردند. جلساتی برای آنها ترتیب می دادند و در این جلسات برای آنها درباره مسائل مدیریتی و اعتقادی صحبت می کردند. حتی از کتاب نهج البلاغه شیوه های مدیریت حضرت امیرالمؤمنین (ع) مطالبی نقل می کردند. شهید هاشمی نژاد در این زمینه واقعا خالصانه و دلسوزانه عمل می کردند و به یاد دارم حتی اگر ۳ الی ۵ نفر در جلسات حاضر می شدند، جلسه را برای اداره انقلاب تشکیلی می دادند. کلاس ها به شکلی نبود که مثلا ۵۰۰ نفر در جلسات حاضر شوند، بلکه کلاس با حضور حتی سته نفر هم تشکیل می شد. شهید هاشمی نژاد می گفتند: «اگر می خواهی کادر بسازی، چهره به چهره و حتی با حضور دو سه نفر هم می توانی این کار را انجام داد.» آن زمان بین علمای سنتی مشهد و روشنفکران بسیار اختلاف سلیقه بود. مکتب های مختلفی در حوزه و جامعه اسلامی مشهد وجود داشتند، مثلا عده ای طرفدار دیدگاه مرحوم حاج هاشم قزوینی و مکتب تفکیک بود. برخی هم در حوزه به فلسفه اعتقادی نداشتند. جمع کردن اینها در حوزه کار سختی بود. در این میان شهید هاشمی نژاد رابطه بسیار خوبی با علمای مشهد داشتند و توانسته بودند با افراد مختلف با تفکرات مختلف در ارتباط باشند و طیف های مختلف مشهد را که در دسته های فکری متفاوت با یکدیگر بودند، جمع کنند و همه این طیف ها به شهید هاشمی نژاد اعتقاد و ایمان داشتند.

وجود اینکه همه آقای هاشمی نژاد را به عنوان شخصی مشهدی می شناختند، ایشان از مازندران وارد مجلس خیرگان شدند. آیا این تصمیم در حزب اتخاذ شد یا در جای دیگری گرفته شد و علت آن چه بود؟

این تصمیم از جانب حزب و روحانیت مبارز اتخاذ شد. در مشهد تعداد کافی شخصیت برای ورود به مجلس خیرگان قانون اساسی داشتیم، اما در شمال کشور تعداد کافی نبود. شهید هاشمی نژاد اصالتا اهل بهشهر بودند. مسلما چهره هائی وجود داشتند که حزب معتقد بود که این چهره ها و شخصیت ها باید در تدوین قانون اساسی نظام اسلامی نقش داشته باشند و برای حضور این چهره ها در این عرصه و همچنین به دلیل بهشهری بودن آقای هاشمی نژاد تصمیم گرفته شد که ایشان از طرف استان مازندران وارد مجلس خیرگان قانون اساسی بشوند. از طرف دیگر از این طریق ظرفیت تعداد نفراتی که از جانب استان خراسان سهم داشتند وارد حزب شوند، حفظ می شد.

چرا شهید هاشمی نژاد برای مجلس نیامدند؟

ایشان معتقد بودند که جایگاه روحانیت، آن هم روحانیونی که در انقلاب نقش اصلی را داشته اند، در مجلس خیرگان قانون اساسی و رهبری است و باید این روحانیون در پشت صحنه مدیریت کشور فعال باشند. از این جهت در حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز و مجلس خیرگان قانون اساسی فعالیت داشتند و رغبتی به کار در مجلس نداشتند و فکر می کردند که در حزب و روحانیت مبارز مفیدتر واقع می شوند.

آیا تمییر درستی است که بگوئیم شهید

هاشمی نژاد مدیریت انتخاب نمایندگان خیرگان و مجلس را در مشهد برعهده داشتند و در واقع بر انتخاب افراد و نوع تبلیغات در مشهد نظارت داشتند؟ اگر امکان دارد درباره شیوه مدیریتی ایشان در این زمینه توضیح دهید.

بله، این تعبیر کاملا به جا است. رسیدن به انسجام و وحدت میان نیروهای مختلف و نامزدهای اصلی در انتخابات نیازمند لایه های فراوانی در مشهد بود و باید میان همه قشرها، گروهها، عوامل ذی نفوذ حوزه و دانشگاه ارتباط برقرار می کردند و مذاکراتی انجام می شد تا در نهایت همگی به انسجام و وحدتی در مورد نامزدها برسند. این کار، کار شهید هاشمی نژاد بود، چون همه آقای

ایشان معتقد بودند که جایگاه روحانیت، آن هم روحانیونی که در انقلاب نقش اصلی را داشته اند، در مجلس خیرگان قانون اساسی و رهبری است و باید این روحانیون در پشت صحنه مدیریت کشور فعال باشند. از این جهت در حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت مبارز و مجلس خیرگان قانون اساسی فعالیت داشتند و رغبتی به کار در مجلس نداشتند و فکر می کردند که در حزب و روحانیت مبارز مفیدتر واقع می شوند.

هاشمی نژاد را قبول داشتند و ایشان را به عنوان محور می پذیرفتند، در نتیجه ایشان هم نقش اصلی را در ایجاد انسجام در این زمینه ایفا می کردند و کاملا هم در این کار موفق بودند.

در اسناد می بینیم که شهید هاشمی نژاد ابتدا از اولین اساتدار خراسان حمایت و او را تأیید می کنند اما در یک مقطع زمانی برخورد شدیدی بین ایشان و اساتدار به وجود آمد. به چه علت ابتدا شهید هاشمی نژاد اساتدار را تأیید کردند و بعد مورد انتقاد قرار دادند؟

در اوایل انقلاب زمانی که اسام (ره) بازارگان را به عنوان نخست وزیر تعیین کردند و کار مدیریت دولت موقت به دست نهضت آزادی ها افتاد، عوامل نهضت آزادی در استان ها استانداری ها را به دست گرفتند و آقای احمدزاده اگر چه فرزندان جرو چریک های فدائیان خلق بودند، اما خودش از عوامل نهضت آزادی بود و از مروجین این گروه بود. ایشان استانداری خراسان را پذیرفت و با دو چرخه در سطح شهر رفت و آمد می کرد و مثلا کارهای انقلابی انجام می داد. به مرور در مدیریت استان، مسائل سیاسی، انتخاب عوامل و مدیران دستگاهها مشاهده شد که آقای احمدزاده قصد دارد تا پست های مدیریتی را به عوامل مخالف اسلام و انقلاب بسپارد. در این میان کم کم آقای هاشمی نژاد متوجه ظاهر سازی های آقای احمدزاده شدند، مثلا می دیدند که آقای احمدزاده با دو چرخه رفت و آمد می کند، اما در عین حال ماشین بنز او پشت سرش حرکت می کند. شهید هاشمی نژاد احساس کردند که مدیریتی که آقای احمدزاده اعمال می کند مدیریتی نیست که بتواند انقلاب را به سمت آرمان های اصلی امام سوق بدهد. به مرور اصطکاک، تضاد و اختلاف نظر ایشان با آقای احمدزاده زیاد شد. آقای احمدزاده عوامل استانی را که از نهضت آزادی ها بودند، از جمله آقای انصاری از نیشابور را به مجلس خیرگان قانون اساسی فرستاد و بسیار از او حمایت کرد. این افراد در مجلس خیرگان قانون اساسی در بحث ولایت فقیه و بیرون بردن اخبار و اطلاعات، مشکلائی را به وجود آوردند، حتی در مقابل اسلامی کردن کامل قانون اساسی مقاومت کردند. افرادی که با حمایت آقای احمدزاده به مجلس خیرگان قانون اساسی رفتند، مشکلات بسیاری ایجاد کردند. در این میان او در تقویت و تسلیح منافقین در خراسان نقش مهمی ایفا کرد. در واقع اگر حمایت های احمدزاده از منافقین نبود، منافقین نمی توانستند به راحتی به آن تعداد اسلحه دسترسی پیدا کنند و ترورهای بعدی را انجام دهند. همین مسئله باعث نگرانی اصلی آقای هاشمی نژاد شده بود. در واقع ارتباط آقای احمدزاده با مجاهدین خلق و چریک های

فدائی، عامل اصلی اختلاف آقای هاشمی نژاد با او بود. شهید هاشمی نژاد بعد از انقلاب بخشی از انرژی خود را صرف مبارزه با انجمن حجته کرده بودند. انجمن حجته تا چه حد در مشهد پایگاه داشت و نحوه برخورد آقای هاشمی نژاد با این انجمن چگونه بود. در نهایت مبارزات ایشان با این انجمن چه نتیجه ای در برداشت؟

پایگاه اصلی انجمن حجته در مشهد بود. علت این بود که مرحوم آقای حلبی که رئیس انجمن بود، با اینکه عضو ائتلاف اسلامی مشهد بود و به همراه عده ای دیگر جمعیت ائتلاف اسلامی مشهد را تشکیل داده بود، از زمان کودتای ۲۸ مرداد و ماجرای مصدق از سایر انقلابیون مشهد فاصله و نسبت به امام (ره) موضع گرفت و شیوه برنامه هایش را تغییر داد. بعد از مدتی آقای حلبی به تهران آمد و تشکیلات انجمن حجته را تأسیس کرد. بعد دوباره به مشهد برگشت و در آموزش و پرورش مسئولیت امور دینی را پذیرفت و مشغول به کار شد. در این اثنا هم در قالب رژیم فعالیت های خود را در انجمن حجته دنبال می کرد. جلسات و تشکیلات انجمن کم کم وسعت و گسترش یافت. در این میان ارتباط برادر خانم آقای هاشمی نژاد، آقای حسن ابطعی با انجمن حجته گسترده شده بود و آنها از او بسیار استفاده کردند. از آنجائی که هویت او در حال تغییر بود، آقای هاشمی نژاد مسئولیت کانون بحث و انتقاد دینی را از او گرفتند. اعضای انجمن حجته عقاید خاصی نداشتند. به عنوان مثال این انجمن کاملا با مبارزه سیاسی مخالف بود و اعتقاد داشت که تشکیل حکومت اسلامی قبل از ظهور امام زمان (عج) کار درستی نیست. فعالیت های این انجمن مانع از پیشروی مبارزات و حمایت مردم از مبارز و انقلاب می شد. این انجمن در جاهای مختلف از جمله خراسان و مشهد ریشه دوآینده و بسیاری از مراکز، از جمله مهدیه ها مثل مهدیه حاج آقا عابدزاده را پایگاه خود قرار داده بود. آنها در شهرستان ها هم به عضو گیری می پرداختند. آقای هاشمی نژاد احساس می کردند که اگر در این جریان ها با انحرافات مقابله و برخورد نکنند و جلوی این انحراف ها گرفته نشود، این انجمن هم می تواند مانند منافقین عده زیادی از جوانان را به سمت خود جذب کند و آنها را هم از مبارزات انقلابی باز دارد. از آنجائی که شهید هاشمی نژاد از نزدیک با عوامل این انجمن آشنا بودند، در مقابل آنها موضع گرفتند و با جریان های روشنفکر غرب و شرق و با جریان و اندیشه های متحجرانه انجمن حجته درگیر شدند.

از ویژگی های شخصیتی ایشان نکاتی را ذکر کنید.

از ویژگی های شهید هاشمی نژاد باید بگویم که ایشان در بعد جریان شناسی از ابتدا جریان های سیاسی متعددی را که در کشور به وجود می آمدند رد نمی کردند، بلکه ابتدا آنها را واکاوی می کردند و در متن مواضع و دیدگاه های ایشان دقیق می شدند. اگر می دیدند که آن جریان بر حق است از آن حمایت می کردند و اگر مشاهده می کردند که تفکرات و فعالیت های گروه برحق نیست و آن گروه دچار انحراف شده است، در مقابل آنها قاطعانه می ایستاد و موضع گیری می کردند و هیچ واهمه ای از ابراز موضع خود نداشتند. همان طور که گفتم از آنجا که شهید هاشمی نژاد از نزدیک با افکار و اندیشه های جریان های سیاسی در زمان آشنائی پیدا کرده و مواضع آنها را لمس کرده بودند، در بعد جریان شناسی به خوبی می توانستند دقیق و بررسی های لازم را انجام دهند و در مناظرات سیاسی کاملا مسلط و بدون واهمه برخورد می کردند. از این رو امام خمینی (ره) بعد از شهادت آقای هاشمی نژاد از ایشان به عنوان دانشمند یاد کردند و از خطابه، سخنرانی ها، شجاعت و شهامت ایشان تقدیر کردند. ما هم تمامی این ویژگی ها را در شخصیت شهید هاشمی نژاد لمس و مشاهده کردیم. ایشان دانش برخورد با مسائل، علم فقه و اجتهاد در مسائل را دارا بودند. سخنرانی هایشان کاملا پرمحتوا و غنی بودند، به این دلیل که هیچ وقت بدون مطالعه صحبت نمی کردند و همیشه سعی داشتند متناسب با مستمعین و مخاطبان، برنامه ها و متون صحبت هایشان را تنظیم کنند. نقش ایشان در حفظ وحدت و انسجام بین نیروها و ضمنا انتطاف ایشان در ایجاد انسجام و یکپارچگی بین همه نیروها، خصوصا روحانیت و نیروهای سیاسی بسیار قابل توجه بود. در یک جمله باید بگویم که دوران مدیریت شهید هاشمی نژاد در حزب، دوران محوری حزب در حرکت سیاسی مشهد بود و بعد از به شهادت رسیدن ایشان، دیگران کیفیت را نداشتیم. ■

